

مقدمه بر جزوه یادداشتهای سرپرست قسمت پلیس، لوپوخین

آنطور که آقای لوپوخین در یادداشتهای خود بیان می کند، به نظر می رسد از یک چیز خوب مقداری بیش از اندازه می تواند وجود داشته باشد. چیز خوب از نظر پلیس مقررات «موقت» امنیتی است که از سال ۱۸۸۱ تاکنون یکی از پایدارترین قوانین بنیانی امپراتوری روسیه بوده است. پلیس از هر نوع حقوق و قدرتی برخوردار است تا به اصطلاح «توده مردم را در حمایت خود نگاهدارد» و این عبارتی است که در یادداشت مذکور آمده، یادداشتی که هر چه توجه بیشتری صرف آن گردد، شیوه ابلهانه نگارش و چرخشهای بدترکیب اداری در سخنوری، بیشتر در آن آشکار و نمایان می شود. آری پلیس تحت این «مقررات» می زیسته، ولی ویژگیهای «خوب» شان، آنها را به لجن کشیده است. این یک جنبه موضوع است. جنبه دیگر آن این واقعیت است که اقدامات سرکوبگرانه اضطراری، که در بیست و پنج سال قبل احتمالاً غیرعادی به نظر می آمد، از آن پس چنان عادی شده که مردم خود را با آن وفق داده اند، اگر بتوان اینطور گفت. اهمیت سرکوبگرانه این اقدامات اضطراری تضعیف شده است، درست همانطور که یک فنر نو پس از استفاده دراز مدت و شدید، حالت فنری خود را تا حدودی از دست داده و ضعیف می شود. آقای لوپوخین، سرپرست قسمت پلیس در یادداشت خود که با لحنی محزون و ملالت انگیز نوشته شده می گوید این بازی ارزش تقلا کردن ندارد.

به راستی که این لحن حاکی از پریشانی، خشک، کاسب مآبانه و در عین حال انتقاد ویرانگر از جانب یک پلیس رسمی درباره قانون بنیانی پلیس روسیه، چقدر برای یک سوسیال دمکرات خشنود کننده است. روزهای کامیابی حکومت پلیسی تمام شده است! دهه ۶۰، زمانی که حتی موجودیت یک حزب انقلابی در تصور نمی گنجید تمام شده است. دهه هفتاد تمام شده است، آن زمان که قدرت چنین حزبی، که موجودیتش یک واقعیت انکار ناپذیر و وحشت آور بود که «تنها با اعمال قهرآمیز فردی و نه با یک انقلاب سیاسی برابری می کرد» گذشته است. در آن روزها، هنگامی که «تبلیغات زیرزمینی تنها مورد حمایت برخی افراد یا محافل قرار می گرفت»، آن فنری که به تازگی ابداع شده بود، هنوز می توانست تا حدودی مؤثر افتد. ولی اکنون، «در اوضاع و احوال کنونی جامعه، هنگامی که نارضائی از نظام موجود و یک جنبش نیرومند مخالف در سراسر روسیه گسترش و توسعه می یابد»، چقدر این فنر سست و ضعیف شده است! به راستی در آن زمان که این اقدامات اضطراری [سرکوبگرانه] باید، واقعاً باید، در هزاران مورد «علیه کارگرانی که به صورت مسالمت آمیز و صرفاً با انگیزه اقتصادی دست به اعتصاب زده اند» به کار بسته می شد، در آن زمان که حتی قلوه سنگها نیز به عنوان اسلحه خطرناک سیاسی طبقه بندی می شد، چه خوب ابلهانه و بی معنی بودن این اقدامات [سرکوبگرانه] اثبات گردید!

لوپوخین بیچاره، نومیدانه به کاری بس تعجب آور دست زده و آقایان وزرا را برای پیوستن به خود و خندیدن به پی آمدهای مضحکی که حاصل کاربست مقررات امنیتی هستند فرا می خواند. از زمانی که جنبش انقلابی حقیقتاً در درون مردم نفوذ کرد و پیوندی جدا ناشدنی با جنبش طبقاتی توده های زحمتکش برقرار نمود، سرپای این مقررات، از قوانین مربوط به ثبت گذرنامه گرفته تا دادگاههای نظامی، جملگی به قوانینی بی مصرف بدل شدند. حتی «اصل حقوقی سرایداران منازل» که نعمت خداداده ای برای پلیس است، مورد انتقاد سوزناک وزیر

پلیس، شخصی که معتقد است این اصل حقوقی اثر سست کننده‌ای بر فعالیتهای پیشگیری پلیس می‌گذارد، قرار گرفت.

در حقیقت، رژیم پلیسی به ورشکستگی کامل رسیده است! این ورشکستگی را نه تنها اظهارات شخص کاملاً با صلاحیتی مانند آقای محترم لویوخین، بلکه سراسر جریان تکامل سیاست تزاری تأیید می‌کند. هنگامی که هیچ جنبش انقلابی واقعی خلقی وجود نداشت، زمانی که مبارزه سیاسی هنوز با مبارزه طبقاتی پیوند نیافته و جزء تفکیک ناپذیر آن نگردیده بود، اقدامات ساده پلیس علیه افراد و محافل مطالعاتی می‌توانست مؤثر افتد. ثابت شده است که کاربست این قبیل اقدامات علیه طبقات، به طرز مضحک و خنده آوری بی‌ثمر است؛ کثرت آنها به مانعی در برابر فعالیت پلیس بدل می‌شود. این مطلب به اثبات رسیده است که عبارات پرهیبت و وحشت زائی که در مقررات امنیتی به کار گرفته شده تنها عباراتی از روی بیچارگی و زبونی، عباراتی بی‌ارزش هستند که نارضائی را در میان «مردم ساده»، مردمی که از انقلابیون نیستند، بیشتر می‌کنند و در حقیقت بر انقلابیون تأثیر جدی نمی‌گذارند. برای مبارزه علیه انقلاب مردم، علیه مبارزه طبقاتی، نمی‌توان به پلیس متکی بود، بلکه باید از حمایت مردم و نیز از پشتیبانی طبقات برخوردار بود. این است مفهوم آنچه در یادداشت آقای لویوخین آمده است. و چنین است آن مفهومی که حکومت مطلقه از تجارب عملی خود درک می‌کند. فنرهای ماشین پلیس، قدرت و تازگی خود را از دست داده است، اکنون نیروی نظامی به تنهایی [برای سرکوب توده‌ها] کافی نیست. اکنون باید به تنفر ملی و به تنفر نژادی دامن زده شود، اکنون باید از میان عقب مانده ترین بخش‌های خرده بورژوازی شهری (و به دنبال آن طبقات خرده بورژوازی روستائی) افرادی را برای فعالیت در «باندهای سیاه» (۱) استخدام کرد، باید برای دفاع از تاج و تخت، صف عظیمی از تمام عناصر ارتجاعی موجود در میان مردم تشکیل داد، باید مبارزه پلیس علیه محافل مطالعاتی را به مبارزه بخشی از مردم علیه بخش دیگری از آنان بدل کرد.

این درست همان کاری است که هیئت حاکمه هم اکنون به انجام آن مشغول است. در باکو تاتارها را علیه ارامنه علم می‌کند، در فکر تحریکاتی برای قتل عام دوباره یهودیان است، اوباشان «باندهای سیاه» را علیه مردم زمستوو، دانشجویان و جوانان پرشور دبیرستانی سازمان می‌دهد، به اشراف زده‌های وفادار به خود و عناصر محافظه کاری که در میان دهقانان وجود دارند متوسل می‌شود. آها، بسیار خوب! ما سوسیال دمکراتها از این تاکتیکهای حکومت مطلقه تعجب نمی‌کنیم، و نیز از این تاکتیکها نمی‌هراسیم. ما می‌دانیم که این کار نیز برای دامن زدن به دشمنی‌های نژادی، کمکی به هیئت حاکمه نخواهد کرد زیرا کارگران سازماندهی خود برای مقاومت مسلحانه در برابر آدمکشان و اوباشان مسلح را آغاز کرده‌اند، و هیئت حاکمه با تکیه بر بخشهای استثمارگر خرده بورژوازی تنها تعارض خود با توده‌های واقعی کارگر را گسترده تر خواهد ساخت. ما هرگز انتظار نداشته‌ایم که انقلابات سیاسی یا اجتماعی با «متقاعد ساختن» قدرتها و یا توسط اشخاص تحصیل کرده‌ای که به راه «پرهیزکاری و تقوا» گام نهاده‌اند، صورت پذیرد. ما همیشه بر این عقیده‌ایم که این مبارزه طبقاتی، مبارزه بخش استثمار شده مردم علیه استثمارگران است که مبنا و پایه تحولات سیاسی بوده و در تحلیل نهائی، سرنوشت هر گونه تحولاتی از این قبیل را تعیین می‌کند. پذیرش شکست کامل شیوه‌های بیهوده پلیس از جانب هیئت حاکمه و پرداختن وی به سازماندهی بلاواسطه جنگ داخلی، نشان می‌دهد که روز تصفیه حساب نهائی نزدیک می‌شود. چه بهتر. دارد جنگ داخلی را آغاز می‌کند. چه بهتر. ما نیز موافق جنگ داخلی هستیم. اگر ما تنها در یک مورد به خود اطمینان داشته باشیم، آن مورد

همینجاست، جنگ توده‌های بیکران تحت ستم و منکوب شده، جنگ میلیون‌ها بی چیز که تمامی جامعه را به حرکت درمی آورند، علیه یک مشت انگل مرفه. البته، هیئت حاکمه با دامن زدن به تعارض نژادی و تنفر قبیله‌ای، شاید بتواند برای مدتی گسترش و تکامل مبارزه طبقاتی را متوقف سازد، ولی اینکار تنها برای مدتی بسیار کوتاه امکان پذیر است و به قیمت گشودن عرصه نوین و باز هم گسترده تری از مبارزه طبقاتی، به قیمت ایجاد احساس تنفر باز هم شدیدتر مردم نسبت به حکومت مطلقه تمام می شود. این مطلب را پی آمدهای کشتار جمعی در باکو اثبات کرده است، کشتاری که احساس انقلابی تمامی بخش‌های مردم علیه تزاریسیم را دهها بار عمیق تر ساخت. هیئت حاکمه در این فکر بود که با منظره جوی خون و نبردهای وسیع خیابانی، مردم را به وحشت اندازد، ولی در حقیقت با این کار ترس از جوی خون، و ترس از یک رویارویی مسلحانه را از مردم دور کرد. در واقع، هیئت حاکمه آرمانهای ما را به پیش می برد و اینکار را با تبلیغاتی بسیار گسترده تر و به شیوه‌ای به مراتب مؤثرتر از آنچه ما هرگز در خواب هم نمی دیدیم، به انجام می رساند. به قول آن آواز انقلابی فرانسوی، ویولوسوکانو Vive Le Son Canon! ، «درود بر غرش توپ!»، درود بر انقلاب، درود بر جنگ علنی خلق علیه حکومت تزاری و وابستگانش!

نوشته شده در فوریه - مارس ۱۹۰۵
نخستین بار در جزوه یادداشتهای سرپرست قسمت پلیس لوپوخین، به چاپ رسید.
در نشریه وپریود در ژنو، با امضای ن. لنین چاپ شد.
مجموعه آثار جلد ۸ صفحات ۲۰۵-۲۰۲

توضیح:

۱- باندهای سیاه (صدهای سیاه) - یک تشکیلات ارتجاعی سلطنت طلب از آدم کشان که به وسیله پلیس تزاری برای مبارزه با جنبش انقلابی برپا شد. آنها انقلابیون را به قتل می رساندند، به روشنفکران مترقی حمله می کردند و قتل عامهای ضد یهودی را سازمان می دادند.

کمونیستهای انقلابی

www.k-en.com

Info@k-en.com